

توحید و شرک

نقد کوتاهی بر رسول جعفریان

به قلم:

عبدالله حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم

خواننده عزیز و گرامی! سلام و رحمت و برکت خدا بر شما باد، به امید آنکه خداوند منان من و شما و سایر بندگان را جزو کسانی بگرداند که همه سخنان را می شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می کنند. چند مطلب را خدمت شما عرض می کنم:-

مطلب اول

تحقیق در انتخاب عقیده

خداوند حکیم دانا و قادر توانا با مهربانی بیش از حدی که بر بندگان دارد لطف و عنایت فرموده و در کتاب عزیزش چنین نورافشانی می کند:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ (الزمر: ۱۷ - ۱۸)

«مژده بده بندگان مرا، کسانی که همه سخنان را می شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می کنند».

به به! چه صفت و ویژگی زیبایی دارند بندگان خدا، که از خواندن و شنیدن ابایی ندارند، زیرا به آنان عقل سالم و قوای مدرکه بیداری مرحمت و عنایت فرموده که:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ (الأنفال: ۴۲)

«تا کسی که نابود شده است، از روی دلیل نابود شود و کسی که زندگی یافته است از روی دلیل زنده ماند».

که درک حقیقت و رسیدن به عمق و ژرفای معرفت خود نه تنها زندگی که زندگی توأم با سعادت و خوشبختی ابدی است، به همین دلیل است که قرآن می فرماید:

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ (البلد: ۱۰).

«ما دو راه (هدایت و ضلالت) را به انسان نشان دادیم».

آری، خداوند مهربان دو راه را به انسان معرفی کرده و فراتر از آن تمام اسباب و امکانات رسیدن به راه راست را هم برایش فراهم کرده: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾ (الإنسان: ۳). «ما راه را به او بنمودیم». لذا این انسان با درک و شعور و آگاهی مسیرش را خود

انتخاب می کند ﴿إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ یا شکر گذار شده و به راه هدایت و سعادت خواهد رفت و یا اینکه کفران نعمت کرده و از صراط مستقیم دور خواهد شد:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (الأنعام: ۱۵۳).

«این راه، راه مستقیم من است. از آن پیروی کنید و از راه های باطل پیروی نکید که شما را از راه خدا پراکنده می سازد، اینها چیزهایی است که خداوند شما را به آن توصیه می کند تا پرهیزگار شوید».

پس احساس و انگیزه حق جویی و حق طلبی و تحقیق و بررسی علمی و عقلانی در مباحث اعتقادی نه تنها مهم که واجب عینی است، و هر مسلمان باید دلائل و براهین مسلمان بودن و معتقد بودن به تمام اصول اعتقادی اش را بداند و شخصا مسلمان باشد نه مسلمان زاده، زیرا این عقیده است که انسان را به سعادت و خوشبختی دائم یا خسارت و شقاوت ابدی سوق می دهد، ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ (المدثر: ۳۸). «هر کسی در گرو اعمال خودش قرار دارد»، مسائل اعتقادی مانند جزئیات فقهی نیست که انسان از پیشنهاد محلش بپرسد یا از یک مرجع فقهی تقلید کند، و در اینگونه مسائل که توحید و یکتا پرستی (که فرق می کند با خدا پرستی) در رأس آنها است، باید انسان با اراده و آزاد و مستقل باشد نه مانند کسانی که قرآن در باره آنان می فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَتْ آبَاءُؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ (البقرة: ۱۷۰).

«و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. آیا هرچند نیاکانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند [باز هم درخور پیروی هستند؟ آخر پدرانشان در گمراهی آشکاری بوده اند]»، پس آیا اگر راه و رسم پدران از عقل صحیح

و نقل صریح، یعنی از سرچشمه خرد و هدایت آسمانی بی بهره باشد، باز هم باید کورکورانه از آنان پیروی کرد؟

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ (لقمان: ۲۱).

«و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید [آنها به تقلید محض تمسک ورزیده و] می گویند: نه بلکه از چیزی که پدرانمان را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم حتی اگر شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فراخواند؟».

گویی حق تعالی می فرماید: آیا از پدرانشان در شرک پیروی می کنند، حتی اگر شیطان عقیده فاسد شرک را برای پدرانشان آراسته باشد و در نهایت، آنان را به شرک درافکنده و بدین گونه وارد جهنم سوزان کرده باشد؟ پس در صورتی که حال و وضع این چنین باشد، پیروی از پدران چه معنی و چه توجیهی دارد؟ و این منع صریحی از تقلید در اصول عقیده است.

پس انسان نباید در اینگونه مسائل مقلد و پیرو پدر و مادر و شیخ و مرجع و دیگران باشد، آیاتی که در این زمینه آمده در قرآن کریم فراوان است که می توانید به آنها مراجعه کنید (عنکبوت ۱۲- بقره ۱۶۷ - اعراف ۳- محمد ۳ و ۲۸ و...). و در پایان این مطلب آیه ۲۰ و ۲۱ سوره متبرکه یاسین و آیه ۲۸ سوره غافر را خدمت شما عزیزان و سروران یاد آور می شویم که می فرماید:

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَدْعُوكمُ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ (۲۰) ﴿لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ (۲۱) ﴿يَس: ۲۰ - ۲۱﴾.

«و از آخر شهر، مردی دوان دوان آمد، گفت: ای قوم من، از این فرستادگان پیروی کنید، از کسانی پیروی کنید که از شما هیچ مزدی نمی خواهند و خود نیز راه یافته اند».

آن مرد مؤمن که ایمانش را پنهان می کرد (دقت کنید) گفت:

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَنَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (غافر: ۲۸).

«و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را نهان می کرد، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من الله است و مسلماً برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟!».

پس ایمان و عقیده را باید با تلاش و تحقیق بدست آورد نه اینکه چشم بسته به دنبال دیگران حرکت کرد.

مطلب دوم

غلو و افراط

از بارزترین ویژگی های اسلام، اعتدال و میانه روی است که نقطه مقابل و معارض آن افراط و تفریط (از حد گذشتن و کوتاهی کردن) است، پس اسلام واقعی خط میانه و وسط، بدور از هرگونه افراط و تفریط است، علت گمراهی یهود و نصاری هم افراط و تفریط بوده، سرباز خوب و با انضباط کسی است که صد در صد مطیع دستور افسر مافوقش باشد، نه فضولی و حرکات خود سرانه، و نه سستی و تنبلی هیچکدام در ارتش، رضایت فرمانده مافوق را جلب نمی کند، بله قربان، چشم قربان، و بدون چون و چرا، زیرا در ارتش چرا نیست، در نظام بندگی طبعاً چرا نیست و فضولی و تنبلی ممنوع است، هرچه دستور آمد همان درست است، معمولاً فضولی از روی دوستی پیدا می شود که یهود از شدت دوستی شان به پیامبرشان حضرت عَزِزُ اللَّهِ گفتند: (نعوذ بالله) عَزِزُ پسر خداست!! و نصاری از شدت دوستی شان به حضرت مسیح عَزِزُ اللَّهِ گفتند: عیسی پسر خداست!!.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزُّ بْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَنَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ (التوبة: ۳۰).

«و یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست، این سخن آنان است به دهانهایشان به سخن قومی تشبه می جویند که پیش از این کافر شدند، خدا آنان را کشد، چگونه از توحید بازگردانده می شوند؟».

ریشه شرک از همینجا شروع شده، پس از غرق شدن تمام مخلوقات جاندار در زمان حضرت نوح علیه السلام عده ای که با آن حضرت علیه السلام در کشتی بودند همه مؤمن و موحد بودند و شرکی وجود نداشت، پس این شرک از کجا آمد؟ شرک از اینجا پیدا شد که شیطان عده ای از مؤمنان پاک دل را فریفت و قانع شان کرد که برای بعضی از شخصیت‌های نیک و صالحی که به دلیل ایمان و تقوایشان مورد محبت آنان قرار گرفته بودند، مجسمه بسازند تا یاد و خاطره آنها بدینوسیله گرامی داشته شود! کم کم محبت آن صلحاء و نیکوکاران جای خودش را به محبت مجسمه ها و سنگ و چوبهایی داد، که از آنها مجسمه ساخته شده بود! و کم کم داستان توسل و شفاعت نادرست (دقت کنید) به میان آمد، و رفته رفته ترس ها و امیدها و آرزوها و اشک ها و نذرها و دعا ها و کمک خواستن هایی که مخصوص خدا بود، نثار این مجسمه های صلحاء و مردگان گردید! و سرانجام کار به جای کشید که دیگر همه چیز عوض الله قادر متعال از این سنگها و چوبهای بی جانی که در ابتدا گویا رمز و شعار توحید و خدا پرستی و تقوا بودند خواسته می شد!.

آری، دیگر نام الله اگر برده هم می شد قدرت و صفتی برایش قائل نبودند: ﴿وَقَالُوا لَا نَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا نَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ (نوح: ۲۳ - ۲۴).

«و گفتند هرگز خدایان خود را ترک نکنید و هرگز ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید. و هر آینه بسیاری را گمراه کردند و (پروردگارا) بر ستمکاران جز گمراهی نیفزای.»

محمد بن کعب می فرماید: ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر، نام اشخاص صالحی بود که در فاصله زمانی میان آدم و نوح علیه السلام می زیستند. و نحوه پرستششان این گونه بود که، بعد از درگذشت آنان، گروهی به میان آمدند که در عبادت حق تعالی به آنان اقتدا کردند، پس ابلیس به آنان گفت: اگر تمثال آنها را به تصویر بکشید، عبادت به شیوه ایشان برای شما نشاط آورتر و شوق انگیزتر است. پس آنها چنین کردند. سپس بعد از آنان گروهی دیگر آمدند و ابلیس به آنان گفت: کسانی که قبل از شما بودند،

این تصاویر را می‌پرستیدند، شما نیز چنین کنید. لذا پرستش بتان از همان وقت آغاز شد و اعراب نیز بعداً آن بتان را به پرستش گرفتند! چنانکه **ود**: بت قبیله کلب بود، **سواع**: بت قبیله هذیل، **یعوث**: بت قبیله قطیف یا مذحج، **یعوق**: بت قبیله همدان و **نسر**: بت قبیله حمیر. البته اعراب بتان دیگری نیز داشتند که مهمترین آنها عبارت بود از **لات**: بت قبیله ثقیف در طائف، **عزی**: بت قبیله‌های سلیم و غطفان و چشم، **مناة**: بت قبیله خزاعه، **اساف و نائله و هبل**: بت مردم مکه. و چون هبل در نزد آنان بزرگترین بتان بود پس آن را بر فراز کعبه نهادند^(۱).

مشرکین مکه هم نمی‌گفتند خدایی وجود ندارد بلکه مقصود اصلی از دید آنان هم الله بود، اما استدلال می‌کردند و می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (الزمر: ۳). «و گفتند: ما آنها را جز برای این که ما را به الله نزدیک کنند، نمی‌پرستیم». همین منطق و استدلالی که امروز مطرح می‌شود: ما که گنه‌کاریم نزد خدا آبرویی نداریم این بزرگان هستند که سفارش ما را پیش خدا می‌کنند. (تفصیل این مطلب را ان شاء الله مفصل‌تر در جای دیگر خواهیم نوشت).

مطلب سوم

دشواری دعوت توحید

عجیب این است که وقتی کسی امثال آیت الله شریعت سنگلجی (که رحمت خدا بر او باد) می‌آید و سخن از توحید و یکتا پرستی می‌زند با هزاران تهمت و افتراء و آزار و اذیت و زخم زبان روبرو می‌شود، بعید نیست این سنت الهی است، همه پیامبران و امامان و مصلحان در طول تاریخ همین راه را پیموده‌اند، آیا تا کنون اندیشیده‌اید و از خود پرسیده‌اید؟ که نوح علیه السلام با ۹۵۰ سال! تلاش شبانه روزی! چرا ۹۵ نفر هم با ایشان همراه نشد؟ علت دشمنی مردم با آن پیامبر الهی و آن مرد بزرگ و صالح چه بود؟ چرا آزار و اذیتش می‌کردند؟ علت دشمنی آذر بت تراش پدر ابراهیم

۱- به نقل از تفسیر انوارالقرآن از استاد عبدالرؤف مخلص چاپ اول انتشارات شیخ الإسلام جام.

بت شکن ﷺ با آن پیامبر أولوالعزم و موحد راستین چه بود؟ چرا با فرزندش سر دشمنی برداشته بود؟! علت دشمنی فرعون با موسی کلیم الله ﷺ که او و همسرش، او را از دریا یافته بودند و در خانه شان پرورش داده و بزرگش کرده بودند چه بود؟! علت عداوت و دشمنی و عناد مردم قریش با حضرت محمد مصطفی ﷺ که مانند همه پیامبران الهی شخصیتی امین و خوش اخلاق و شناخته شده بودند چه بود؟! با ایشان چه دشمنی داشتند؟ این رسول مکرم و معظم و نور چشم همه عالم که می فرمایند: «لَقَدْ أُخِفْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُخَافُ أَحَدٌ وَلَقَدْ أُودِيْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُؤْذِي أَحَدٌ وَلَقَدْ أَتْتُ عَلَى ثَلَاثُونَ مِنْ بَيْنِ يَوْمٍ وَكَلِيلَةٍ وَمَا لِي وَلِلْبَلَالِ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ إِلَّا شَيْءٌ يُؤَارِيهِ إِنْطُ بَلَالٌ»^(۱).

«براستی در راه خدا آنقدر ترسانده شده ام که هیچ کس ترسانده نشده، و آنقدر در راه خدا اذیت شده ام که هیچکس اذیت نشده، سی (۳۰) شبانه روز بر من چنین گذشته که من و بلال غذایی که یک مخلوق زنده بتواند بخورد را نداشتیم مگر مقدار اندکی که احياناً بلال زیر بغلش نگه می داشت»!!.

علت این آزار و اذیت چه بود؟ چه مشکلی وجود داشت که آن فضای خانوادگی و محبت و صمیمیت بنی هاشم و بنی عبد المطلب به فضای عداوت و دشمنی مبدل شد؟

سرور گرامی و خواهر و برادر عزیز! آیا تا کنون فکر کرده اید و اندیشیده اید که شخصیتی به بزرگواری و متانت و امانت و صداقت و عظمت اخلاق و صاحب همه کمالات ممکنه بشری مانند حضرت رسول گرامی ﷺ که از همه پیامبران و فرشتگان هم افضل بودند، چرا سبب دشمنی و خصومت و عداوت و رنجش جامعه و حتی افراد خانواده با یکدیگر گردیدند؟! عمو و پسر عمو و صدها قوم و خویش و اقارب دیگر ایشان چرا با آن حضرت سر دشمنی برداشتند؟! علت و انگیزه چه بود؟! فکر نکنم برای شما عزیزانی که با فرهنگ اسلام آشنایی دارید، نیازی به دقت زیاد باشد که بفرمایید: تنها علت و انگیزه این مشکل و چالش فقط «توحید و یکتا پرستی» بوده است.

پس دین حق و اسلام خالص و بی شائبه اولین پژواکی که در هر جامعه ایجاد خواهد کرد کشیدن خط قرمز در جبهه اعتقادات است، و خیلی طبیعی است در جامعه ای که آلودگی های اعتقادی و اخلاقی وجود داشته باشد (که قطعاً وجود دارد، اگر وجود نداشت نیازی به پیامبر و مصلح نبود) این خط فاصل قرمز در آغاز غوغایی به پا خواهد کرد، زیرا که صاحب این رسالت که ظاهراً بر خلاف جهت آب حرکت می کند و می خواهد مسیر نه یک جوی کوچک آب، که مسیر اقیانوس عظیم مردمی را عوض کند از دید همگان، جز عقلایی که منطق و استدلال و توجیه او را درک کنند متهم شناخته می شود! ابتداء او را دیوانه می خوانند ﴿إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ (الحجر: ۶). «قطعاً تو دیوانه ای!» به او تهمت ها می زنند اگر کار برد و تأثیر دعوت او را مشاهده کنند، او را شاعر و ساحر می خوانند که گویا با قدرت کلام و دیگر قوای جاذبه اش افرادی از آنرا زیر تأثیر می آورد! اگر بدینوسیله هم کنترل نشد در صدد کشتنش بر می آیند! چنانکه شب هجرت اقدام به شهادت آن حضرت نمودند! اگر این طرح هم موفق نشد با او و پیروانش جنگ آغاز می کنند، همه این تلاشهای نافرجام به این دلیل است که آنها این پیامبر و مصلح و دعوتگر را تنها فکر می کنند، و صرفاً بر اساس اسباب مادی با او معامله میکنند! غافل از اینکه این دین خالص و توحید و یکتا پرستی ذات الله متعال، پشتوانه غیبی دارد، که با اسباب مادی و ظاهری هر چند نیرومند و گسترده هم باشد نمی توان آنرا از پای در آورد، صاحب این دعوت مأمور رساندن پیام است او فقط رسول و نبی (یعنی فرستاده شده و خبر دهنده) است، دعوت، متعلق به ذاتی است که خودش معبود و مقصود این دعوت است، و خودش هم قادر به حفاظت از دعوت و دعوتگران.

در دعوت رسول گرامی ﷺ اگر ملاحظه کنید تمام این مراحل که به آن اشاره شد تکرار گردید، و مخالفان دعوتش تمام حربه های ممکن را علیه ایشان و یارانشان به کار بردند، سرانجام کار به جایی کشید که برای سرکوبی این دعوت امپراطوری ها به میدان آمدند اما خداوند جلّ و علا فرموده بود:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (التوبة: ۳۳).

«خداوند ذاتی است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و دین راستین فرستاده است، تا این دین را بر همه ادیان غالب گرداند هر چند مشرکان نپسندند».

و به قول سعدی شیرازی:

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد
پس دعوتِ توحید و یگانه پرستی (که غیر از خدا پرستی صرف است) دعوت به
دین و اسلام خالص است ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ (الزمر: ۳). «خبردار! که دین خالص
مخصوص الله است». این دعوت هر زمانی، در هر جامعه ای که آغاز شود قطعا مرز
بندی می کند، لذا از نامهای کتاب خداوند متعال «قرآن» و «فرقان» است که به معنی
فرق کننده بین حق و باطل است.

مطلب چهارم

اهمیت دعوت توحید

باطل شاخ و دم ندارد که افراد جامعه ای ادعا کنند در میان ما باطل وجود ندارد،
انکار این امر مثل این است که افراد جامعه ای ادعا کنند در میان آنان بیماری وجود
ندارد، هر جاییکه انسان وجود داشته باشد بیماری هم وجود دارد، پس هر جایی که
انسان زندگی کند دین و گرایشات دین هم بطور طبیعی وجود دارد، اینکه روحیه
فطری دین داری در مردم به کدام سو سوق داده شود، بستگی به عملکرد نخبگان دارد
که نخبگان هر جامعه، آحاد جامعه را یا به اصلاحات فرا می خوانند یا اینکه خودشان
هم با موج مردمی در جامعه همسو می شوند و همانند عموم مردم، یا بیماری های
اعتقادی و اخلاقی جامعه را درک نمی کنند و اگر درک کنند جهت اصلاح آن اقدام
نمی کنند، که این وضعیت در هر جامعه ای وجود داشته باشد فاجعه ببار خواهد آورد.
و خداوند متعال همواره برای جلوگیری از اینگونه فجایع اعتقادی و اخلاقی و

اجتماعی پیامبران و مصلحان را می فرستاده است، که مردم را از هلاکت و بدبختی نجات دهند.

اینک که ما به لطف و فضل و توفیق خداوند متعال افتخار یافته ایم که جزو امت آخرین پیامبر ﷺ باشیم پس اصلاح جامعه مسئولیت همه (هر کس در حد توانش) بویژه علمای آگاه و بیدار جامعه است، مسئولیت همه گفتیم، زیرا که این امت به ویژگی خاصی توصیف شده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران: ۱۱۰).

«شما بهترین امتی هستید که برای نفع مردم بیرون آورده شده اید، به معروف امر می کنید و از منکر نهی می نمایید و به خدا ایمان دارید».

﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران: ۱۰۴).

«و باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و به کار پسندیده امر و از کار ناپسند منع کنند و آن گروه (یعنی: گروهی که به فریضه امر به معروف و نهی از منکر قیام کنند) ایشانند رستگاران».

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (فصلت: ۳۳). «و کیست به اعتبار سخن گفتن بهتر از آن کسی که مردم را به سوی خدا بخواند و عمل نیک انجام دهد و بگوید: من هم یکی از مسلمانان هستم».

در حدیثی که نعمان بن بشیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت نموده ایشان فرموده اند: «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهْمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيْبِنَا خَرْقًا وَلَمْ تُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا»^(۱).

«مثال کسی که حدود و قوانین الله را رعایت می کند و مثال کسی که رعایت نمی کند مانند آن گروهی است که سوار بر کشتی اند، و از طریق قرعه بعضی ها در طبقه بالا و بعضی ها در طبقه پایین قرار دارند، هنگامی که آنهایی که در طبقه پایین هستند نیاز به آب پیدا می کنند به طبقه بالا می روند، و از آنجا آب بر می دارند، آنگاه با هم مشورت می کنند که رفتن مکرر به طبقه بالا باعث زحمت برای مسافری است، لذا ما در طبقه خود در کشتی، سوراخی ایجاد کنیم و از دریا آب برداریم، چنانچه مسافری طبقه بالا، مسافری طبقه پایین را از این اقدام احمقانه شان باز ندارند و بگویند ما با آنها کاری نداریم، در نتیجه، کشتی غرق می شود و تمام سرنشینان آن هلاک و نابود می شوند ولی اگر آنها جلوگیری کنند، هر دو گروه نجات می یابند».

مطلب پنجم

توحید مقصود آفرینش

مقصود از آفرینش زمین و آسمان و جن و انسان و فرشته و حیوان و همه موجودات این جهان هستی، توحید و یکتا پرستی ذات یگانه الله متعال است، یعنی ذات یگانه او را شناختن، و یکتا و یگانه دانستن، و تنها او را پرستیدن، و تنها از او کمک خواستن است. پس این جهان هستی جز برای اظهار حق و حقیقت و بلند شدن نام خداوند، آفریده نشده است. خداوند متعال در آیات متعددی این موضوع را بطور واضح و روشن و آشکار بیان نموده است.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (الذاریات: ۵۶).

«من جنات و انسانها را، جز برای پرستش خودم نیافریدم».

پس هیچ مخلوقی هدف و مقصود آفرینش نیست نه پیامبر و نه امام و نه معصوم و نه سایر دوستان خدا ﷺ، و به قول سعدی شیرازی:

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

پس هدف و مقصود خلقت و آفرینش این جهان هستی، فقط فرمانبرداری انسان از ذات متعال اوست. و بزرگترین و مهمترین فرمان او تعالی شناخت و پرستش اوست، شناختی که بندگان او را یگانه و یکتا و بی نظیر و بی مانند و لا شریک بدانند، و پرستشی که تنها برای او باشد و هرگونه حاجت و نیاز و مشکل خود را تنها از بارگاه رحمت او بر آورده کنند، همان کاری که تمام پیامبران و امامان و اولیاء و صلحاء و علماء انجام می دادند و مردم را به سوی آن فرا می خواندند، از حضرت آدم علیه السلام تا پیامبر خاتم علیه الصلاة والسلام و همه صحابه و اهل بیت علیهم رضوان الله جز خداوند جل جلاله کسی را نپرستیده اند و بر

ای ذات متعال و یکتا و یگانه او شریکی نتراشیده اند، و به بهانه شفاعت و توسل و وسیله، حاجت شان را از غیر خدا جل جلاله نخواسته اند، پس بیاییم و بینیم که آیا ما واقعا مؤمن حقیقی و پیرو آن بندگان مخلص و راستین الهی هستیم یا اینکه شیطان ما را می فریبد و شکار می کند؟! و نخواسته و ندانسته در وجود ما میکروب شرک و بدعت را تزریق می کنند، پس با هوشیاری و زیرکی و کمال آگاهی و دلسوزی به خود و آینده خود و خانواده، باید خود و جامعه را با واکسن توحید و سنت، علیه هرگونه شرک و بدعت و اکسناسیون کرد.

مطلب ششم

اهمیت توحید

پس وقتی هدف و مقصود کل این جهان هستی فقط توحید و یکتا پرستی هست می توان با کمی دقت و توجه به اهمیت این گوهر ناب، پی برد، توحیدی که تمام پیامبران الهی علیهم السلام برای تبلیغ و معرفی او آمده اند تمام کتابهای آسمانی برای بیان حقیقت توحید آمده اند، هر پیامبری که آمده از لحظه بعثت تا هنگام وفات یا شهادت تنها مشغله و مسئولیتش دعوت به توحید و یکتا پرستی بوده است، رنجهای کشیده و مشکلات فراوان تحمل کرده، اما ذره ای از دعوت به توحید و یکتا پرستی عقب

نشینی نکرده است، اگر به عنوان نمونه سیرت رسول مکرم محمد مصطفی ﷺ را ملاحظه کنید می بینید که از همان اولین روزهای بعثت پیشنهاد های مختلفی به ایشان عرضه شده مال و زن و ریاست و هر امتیازی که به نظر آنها مهم می آمد پیشنهاد کردند، اما پاسخ پیامبر توحید و یکتا پرستی چه بود؟

«به خدا قسم اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم بگذارید از این دعوت دست بر نخواهم داشت تا آنکه الله ﷻ این دین را آشکار نماید یا آنکه در این راه جانم را از دست بدهم».

آری کار به مداهنه و سازش هم کشید گفتند: حالا که به کلی دست بردار نیستی معامله می کنیم یک روز تو بتهای ما را بپرست و یک روز ما خدای ترا؟! پاسخ از آسمان آمد:

﴿قُلْ يَتَّيْنَاهَا الْكَافِرُونَ ۝ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۝ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝ وَلَا

أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ۝ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۝﴾ (الکافرون).

«بگو (پیامبر): ای کافران، آنچه شما می پرستید من نمی پرستم و نه شما می پرستید آنچه را من می پرستم، و نه آنچه را شما می پرستید من پرستش خواهم کرد، و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را من می پرستم، دین شما برای خودتان و دین من برای خودم».

و قرآن قبل از پاسخ دادن از نیت آنها پرده برداشت ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ۝﴾

﴿(القلم: ۹)﴾. «اینها می خواهند که تو سازش کنی تا آنها هم سازش کنند». اما نه پاسخ

خیلی آشکار و محکم است: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ اما پیامبر رحمت با این وجود از دعوت به توحید و یکتا پرستی دست بردار نیست.

﴿لَعَلَّكَ بَخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝﴾ (الشعراء: ۳).

«شاید که تو از آنکه [مردم] مؤمن نمی شوند، خود را به نابودی می کشانی».

با نگاهی گذرا به زندگی رسول مکرم ﷺ به روشنی در می یابیم که برسر آنحضرت ﷺ چه مصیبتها آمد، بر سر صحابه جان فدای آنحضرت ﷺ چه رنجها و

مشقت ها آمده، داستانهای رنج و غمی که بویژه در دوران زندگی مکی بر سر این گروه کوچک مؤمن و موحد و یکتا پرست آمده در تاریخ بی نظیر است، داستان غم انگیز ابوبکر صدیق، بلال حبشی، عمار و سمیه و یاسر رضی الله عنهم، سفر طائف، محاصره شعب ابی طالب و سایر مشکلات آن دوران، می رساند که ایمان و توحید و یکتا پرستی چه بهایی می طلبد، سرگذشت موحدان و یکتا پرستان را با پیامبر عزیز و معلم شفیقشان ملاحظه کنید که چگونه در دفاع از دین و آئین و قرآن و کیان اسلام و شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن پیامبر نازنیشان چگونه عاشقانه دفاع می کردند، آری این محبت و ارادت ایمانی بود که از دشمنان دیروز عاشق و فدایی و سر بکف پروراند، که گفتند: ای رسول خدا ما همانند قوم موسی نیستیم که بگوییم: برو تو و پروردگارت بجنگید ما همین جا نشسته ایم، بلکه ما در کنار شما می جنگیم، به خدا قسم اگر دستور فرمایید که خود را به دریا بیندازیم دریغ نخواهیم کرد! و ثابت کردند که راه خداوند جل جلاله و دفاع از دین و کتاب و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همه چیزشان گذشتند، در غزوه احد جلو پیامبر عزیزشان ایستاده بودند که تیرهای دشمن به سر و سینه آنها بخورد! اما به بدن مبارک پیامبر عزیزشان اصابت نکند! آری اینها آرمان و فیلم و شعارهای زبانی و ریایی نیست بلکه قصه های عشق و ایمان، و حقایق روشنی است که بر پشتیبانی تاریخ با خط زرین و برجسته نوشته شده و همچون نور خورشید می درخشد، البته برای بینایانی که چشم و دل شان توان دیدن داشته باشد، که نا بینایان در روز روشن هم نابینايند. و برای هدایت و ارشاد کسانی که چشم سر و بصیرت دل ندارند خورشید عالمتاب و نور افکن و ذره بین همه بیهوده و بی اثر است.

مطلب هفتم

خطر شرک

خداوند متعال در این جهان پهناور از این همه مخلوقی که آفریده هیچ چیزی را به اندازه شرک ناپسند نمی بیند، اگر به قرآن کریم نگاهی بیندازیم سخت‌ترین تعبیرات را در این موضوع دارد:

﴿حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ^{۳۱} وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ (الحج: ۳۱).

«حقگرا و مخلص و حنیف باشید و هیچ گونه شرکی را برای خدا قرار ندهید؛ (چرا که) هر کس برای خدا شریکی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضيض شرک) از آسمان به زمین فرو افتاده است و پرندگان (تکه‌های بدن) او را می‌ربایند، یا اینکه تندباد او را به مکان بسیار دوری پرتاب می‌کند»!

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ^{۴۸} وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ^{۴۹} وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (النساء: ۴۸).

«بیگمان خداوند هرگز شرک به خود را نمی‌بخشد، (ولی) گناهان جز آن را از هر کس که بخواهد می‌بخشد؛ (زیرا) هر که برای خدا شریکی قائل شود، گناه بزرگی را مرتکب شده و دروغ بزرگی را به هم بافته است»!

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان: ۱۳).

«همانا شرک، ظلم بزرگی است».

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ (المائدة: ۷۲).

«بدون شک، هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاهش آتش دوزخ است، و ظالمان (همان کسانی که با شرک به خود ظلم کرده‌اند) هیچ یار و یآوری ندارند»!

پس با توجه به آیات مذکوره فوق درباره خطر شرک ملاحظه می کنید که بعضی تعبیرات قرآن کریم در باره شرک چنین است.

کسی که به خدا ﷻ شرک می ورزد مانند کسی است که از آسمان طوری بیفتد که هیچکس به او دسترسی پیدا نکند یا او را پرندگان لاشخوار بربایند و یا اینکه باد او را به جای بسیار دور دستی پرت کند.

کسی که به خدا ﷻ شرک بورزد بزرگترین دروغ و افتراء را گفته است.

شرک ورزیدن به خدا ﷻ بزرگترین ظلم و ستم است..

نتیجه شرک چیست؟

آتش دائم دوزخ، زیرا طبق آیات مذکوره هرکس به خداوند شرک بورزد خداوند بدون توبه هرگز او را نمی بخشد، بهشت بر او حرام می شود، جایگاهش دوزخ قرار می گیرد، و در این جهان پهناور از این شخص هیچکس بی عقل تر و کودن تر و احمق تر پیدا نمی شود، تمام اعمال او برباد می رود. و خداوند برای آنکه خطر این بیماری رسوا کننده را آشکار تر بیان کند یک امر محال را فرض کرده است چیزی که در تصور هم نمی گنجد به نظر شما این امر محال چه می تواند باشد که صرفاً تصور آن هم انسان را به کفر می کشاند!! این امر محال شرک ورزیدن پیامبر موحد و دشمن شرک ﷺ است.

﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (الزمر: ۶۵).

«ای پیامبر و رسول من!» اگر توهم به خداوند شرک بورزی قطعاً تمام اعمال تو برباد خواهد رفت و در آخرت از زیانکاران خواهی شد».

خدایا! چه می فرمایی! سرور و مهتر پیامبران محمد مصطفی ﷺ را چنین خطاب می کنی؟! چه می خواهی بفهمانی؟! این فرض محال را چرا مطرح می کنی؟! حتماً موضوع خیلی جدی و خیلی حساس و خطرناک است! بله همینطور است چون موضوع به سادگی قابل فهم نیست، وقتی صحبت از شرک می شود منظور انکار خداوند نیست، منظور این است که کسانی که خداوند را می شناسند و می پرستند

احیاناً یکی از صفات او تعالی را به شخص یا چیزی دیگری نسبت می دهند، بله مشرکین که منکر خدا ﷻ نبودند منکر عظمت و قدرت خدا نبودند، منکر روزی دادن و حفاظت کردن خدا نبودند، دهها آیت در قرأت کریم می خوانیم که:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُم مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ

﴾ (العنکبوت: ۶۱).

«و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده است؟ حتماً می گویند: خداوند! پس چگونه از راه توحید برگردانده می شوند؟». و آیات ۶۳ سوره عنکبوت و ۲۵ سوره لقمان و دهها آیه دیگر به همین معناست.

پس خالق هم الله، رازق هم الله، حافظ و نگهبان هم الله ﷻ، اینها چه گناهی کرده بودند که به آنها مشرک گفته می شد؟! گناهشان این بود که می گفتند: این بتهای ما به اجازه خدا به ما کمک می کنند، اینها نزد خداوند محبوب هستند، ما گنهکاریم اینها پیش خدا سفارش ما را می کنند، دقت کنید لازم نیست که بت بی جان سنگی و چوبی شریک خدا ﷻ قرار داده شود، احياناً پیامبران هم شریک خدا ﷻ معرفی می شدند! مانند حضرت عیسی و حضرت عزیر عليه السلام! مگر اینها پیامبر نبودند؟ موحد و مبلغ توحید نبودند؟ مگر اینها مبعوث نشده بودند که مردم را از شرک نجات دهند اما از غلو و افراط و حماقت پیروانشان خود آنها نقطه تمرکز پرستش قرار گرفتند!! و پیروان جاهل و احمق شان عوض اینکه از آنها کمک بگیرند و با کمک و راهنمایی آنها خدا را به یکتایی پرستند آمدند به پرستش خود پیامبران شروع کردند، بلکه بعضی با کمال پر رویی از پیامبر شان خواستند که: ﴿أَجْعَلْ لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ (الأعراف: ۱۳۸).

«مانند خدایان آنها برای ما هم خدایی تعیین کن». نعوذ بالله، پس لازم نیست که عابد و معبود، ساجد و مسجود هر دو گنهکار باشند، مسجود و معبود غیر خدا ﷻ هنگامی گنهکار می شود که در برابر این شرک مشرکین خاموش بنشیند و به کردار آنها راضی باشد، به همین دلیل می بینیم که پیامبران الهی و ائمه دین و علماء و صلحاء همیشه از غلو و افراط برحذر داشته اند، که مبدا مردم از نام نیک آنها سوء استفاده کنند و بازار شرک براه اندازند، جمله امیرالمؤمنین حضرت علی عليه السلام خیلی جالب است

که در حکمت شماره ۱۱۷ نهج البلاغه در باب پرهیز از افراط و تفریط در دوستی با امام می فرماید:

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالَ».

«یعنی در بارهٔ من دو گروه هلاک می شوند یکی کسانی که دچار دوستی افراطی، (غلو) می شوند، و یکی کسانی که دچار دشمنی افراطی می شوند (دشنام می دهند)».

برگردیم به آیه کریمه که خداوند یکتا، شرک ناممکن را برای پیامبر ﷺ فرض کرده است، چند نکته در اینجا قابل توجه است:

اول: اینکه خداوند خواسته از این فرض محال خطر شرک را به ما گوشزد کند و اینکه حساسیت شرک به قدری هست که ممکن است هر وقت و در هر جامعه، هر چند که مردم مسلمان باشند شرک بوجود بیاید.

دوم: اینکه اگر شرک در اعتقاد کسی پیدا شد مثل اینکه شکوفه های بهاری باغ شما را تگرگ و ژاله و طوفان زده که همه چیز برباد خواهد شد ﴿لَيَحْطَبَنَّ عَمَلُكَ﴾ «تمام اعمال تو برباد خواهد رفت».

سوم: اینکه ﴿وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ یعنی «قطعاً و یقیناً جزو گروه زیانکاران قرار خواهی گرفت». و زیانکار کسی است که نه تنها از تجارتش استفاده نبرده که در نتیجه شکستش، سرمایه هم از دست رفته و دار و ندارش را هم باید بگذارد تا خسارت و زیانش را کمتر کند باز هم طلبکاران او را رها نمی کنند.

پس خطر شرک را باید جدی گرفت و نباید فریب غرور کاذب را خورد که شیطان بیاید و انسان را با همه خرافات و موهوماتی که در عقیده دارد بفریبد و دلش را به یک سری اعمال ظاهری و چه بسا بدعتهای ضد دین خوشحال نگهدارد که حاجی آقا، شما که ماشاءالله خیلی وضعت خوبه گروه ما، فرقه ما، مذهب ما خیلی خوبه، انواع و اقسام شرک و بدعت را هم با آخرین مدلهای نقاشی شده! انجام دهیم و نام دین و قرآن و اسلام ناب و فقه پویا و ائمه معصومین را هم بر آن بگذاریم! و خود را فرقه ناجیه! و منصوره! هم، بنامیم و بدانیم و در عوض طلب گارهم باشیم و بقیه را مشرک و کافر و مرتد و ضد دین و اهل بدعت و غیره معرفی کنیم!

دین اسباب بازی نیست، تجارت و بازرگانی نیست، شطرنج و فوتبال نیست که با کلک سر خودی و بیگانه را کلاه بگذاریم! و امتیاز بگیریم! اینجا دین و دینداری است یعنی مثل دانش آموز کلاس اول الف و با را عیناً باید مانند سرمشق معلم تمرین کنیم از روی خط معلم بنویسیم تا یاد بگیریم، اگر مشق اول و دوم را از روی سرمشق معلم نوشتیم و بعد که پایتتر آمدیم، کم کم از روی مشق خودمان شروع به نوشتن کردیم به جایی نخواهیم رسید، به امید آنکه خداوند شرک و خطر شرک را از سر ما و جامعه اسلامی ما دور کند و ما را جزو بندگان مؤمن و موحد خودش بگرداند آمین.

پس خواننده گرامی برای اینکه این مقدمه بیش از این طولانی نشود و حوصله شما را نگیرد بخشی از آیات فراوانی که در باره خطر شرک آمده به شما معرفی می کنیم و شما خودتان زحمت مراجعه و تلاوت آیات مذکوره را با ترجمه فارسی آن بکشید^(۱).

مطلب هشتم

علماء و اصلاحات دینی

در چنین وضعیتی مسئولیت علماء مضاعف است زیرا علماء وارثان پیامبران هستند پیامبر ﷺ فرموده اند: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَتَّبِعِي فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتَها رِضًا لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيْسَتْغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَيَاتَانِ فِي الْمَاءِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحِطِّ^(۲)».

«هر کس راهی بپیماید که در آن علمی (شرعی) بیاموزد خداوند او را به راهی به سوی بهشت خواهد برد و فرشتگان قطعاً بالهای خود را برای خوشنودی طالب علم – زیر پای او – پهن می کنند، و اهل آسمانها و زمین و حتی ماهی در دریا برای عالم طلب آمرزش می کنند، و فضل عالم بر عابد مانند فضیلت ماه بر سایر ستارگان است،

۱- البقرة: ۱۳۵- النساء: ۳۶- ۱۱۶- آل عمران: ۶۴- الأنعام: ۲۲- ۶۴- ۷۹- ۸۸- ۱۵۱- الأعراف: ۳۳- یونس: ۲۸-

۱۰۵- یوسف: ۳۸- ۱۰۸- الرعد: ۳۶- النحل: ۱۲۳- الکهف: ۳۸- ۱۱۰- الحج: ۲۶- النمل: ۸۶- العنکبوت: ۸-

لقمان: ۱۵- غافر: ۴۲- الجن: ۷۲.

۲- سنن الترمذی (ج ۹ ص ۲۹۶) شماره حدیث: ۲۶۰۶.

و علماء وارثان پیامبرانند، و پیامبران درهم و دینار به جای نگذاشته اند بلکه علم به جای گذاشته اند، پس هر کس آن علم را بگیرد حصه بزرگی را گرفته است».

پس علماء مسئولیت سنگینی به دوش دارند و خوشبختانه همیشه در هر جامعه عده ای را خداوند از میان علماء توفیق و جرأت و شهامت بیشتری عنایت می کند تا اینکه مسئولیت دعوت به توحید و یکتا پرستی (دقت کنید اضافه بر خدا پرستی) را به دوش گیرند و به اصلاحات اعتقادی و اخلاقی در جامعه بپردازند. در جامعه ما هم الحمدلله خداوند متعال طی چند دهه اخیر چهره های بارزی را از میان علماء برگزیده که با همت و شجاعت و فراست و سعه صدر و پشتکار و مجاهدت بی نظیر شان توانستند کار مهم اصلاحات دینی را آغاز کنند که طبعاً همه شان با همان دشواری های معمول روبرو شدند و صبر کردند که انشاءالله امیدواریم این بذرهای افشاندۀ آنان روزی به ثمر نشینند و ما و نسل های آینده ما شاهد جامعه ای توحیدی و متحد و منسجم در پرتو قرآن کریم و سنت صحیحۀ رسول مکرم ﷺ و سیره طیبۀ صحابه اخیار و اهل بیت اطهار رضوان الله علیهم اجمعین باشیم، این امید و آرزویی است که مؤلف بزرگوار این کتاب که یکی از طلایه داران و پیشگامان طرح عظیم اصلاحات دینی در چند دهه اخیر است در مقدمه این کتاب ارزشمند و بی نظیرش چنین می نگارد: (بذر سخنی که امروز کاشتیم، مسلماً روزی به ثمر خواهد رسید، و امید است جوانان تحصیل کرده که نظر من کاملاً با آنانست، هدایت شده و اجتماع آتیه در زیر پرچم توحید سعادتمند گردیده، موفق به تشکیل مدینه فاضله گردند). ما هم امیدواریم.

از بارزترین این چهره های مصلح و مردان بزرگ می توان به این بزرگواران اشاره کرد:

- شریعت سنگلجی
- سید اسد الله خرقانی
- شیخ محمد خالص زاده
- حیدر علی قلمداران
- آیت الله سید ابو الفضل برقی
- محمد جواد غروی اصفهانی

• سید مصطفی حسینی طباطبایی

• دکتر محمد صادقی تهرانی

آقای رسول جعفریان که فهرست این شخصیتها را به همین شکل و به همین ترتیب با معرفی مختصری در باره هر کدام آورده.

معرفی نویسنده کتاب

ما جهت معرفی نویسنده این کتاب ارزشمند دو معرفی نامه جدید و معاصر را خدمت شما سروران ارائه می کنیم:

اول: آقای حسین فعال عراقی که در «کتاب دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» آقای بهاءالدین خرمشاهی درج گردیده است.

دوم: نوشته آقای رسول جعفریان در کتاب (جریان ها و سازمان های مذهبی-سیاسی ایران).

مقاله اول که از آقای عراقی است عیناً چنین است^(۱):

محمد حسن شریعت سنگلجی، در سال ۱۳۱۰ ق برابر با ۱۲۶۹ ش متولد شد، پدرش شیخ حسن پسر عموی شیخ فضل الله نوری بود نامبرده تحصیلات دینی خود را نزد پدر آموخت و سپس به مدرسه میرزا زکی از مدرسه های طلبه نشین معروف تهران در کوی سنگلج بود وارد شد.

همچنین در محضر اساتید زمان خود به تحصیل پرداخت و آخرین دوره فقه را در محضر حاج شیخ عبدالنبی نوری به اتمام رسانید. علم و حکمت و فلسفه را نزد میرزا حسن کرمانشاهی و عرفان را نزد میرزا هاشم اشکوری فرا گرفت. و همچنین در محضر درس شیخ علی نوری و شیخ فضل الله نوری تلمذ کرد.

پس از آن به همراه برادرش شیخ محمد سنگلجی جهت تکمیل تحصیلات به نجف رفت و در محضر دانشمندانی چون آقا ضیاء الدین عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی

۱- به نقل از کتاب «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» به کوشش بهاء الدین خرمشاهی انتشارات: دوستان ۱۳۷۷ هـ ش چاپ اول.

به تحصیل پرداخت، وی پس از بازگشت از نجف در سال ۱۳۴۰ ق به وعظ و تبلیغ مشغول شد.

شریعت سنگلجی در ۵۳ سالگی در روز پنجشنبه ۱۵ دی ۱۳۲۲ ش ۱۳۶۳ هـ ق در گذشت. اثر قرآنی به جامانده از او عبارت است از کلید فهم قرآن. از جمله شخصیت‌های جنجالی در تفسیر قرآن در قرن حاضر سنگلجی است که تحت تأثیر سلفیه - که آنان نیز به نوبه خود تحت تأثیر گرایش‌های نو حنبلی و هابیان بودند - و یا تحت تأثیر منابع فکری آنان واقع شده بود. کلید قرآن نمونه ای از سبک و سلیقه قرآن شناسی اوست^(۱).

و اما مقاله آقای جعفریان که بخشی از یک مطلب کلی در باره این قبیل شخصیت هاست اینگونه شروع می شود^(۲):

شریعت سنگلجی: پدرش حاج شیخ حسن شریعت و جدش حاج رضا قلی در سلک علماء و فقهاء بودند. وی دارای نگرشی عقل گرایانه بود و به گمان خود با خرافات مبارزه می کرد؛ آنچه را که وی خرافه می خواند، همان چیزهایی است که وهابی ها آن را خرافه می دانند؛ به همین دلیل حرکت وی نوعی وهابی زدگی جلوه می کرد. به نقل از دکتر محمد جواد مشکور گفته شده است که: وی زمانی از طرف میرزا حسین خان مؤتمن الملک به حج رفت و همان سال با مطالعه آثار وهابی ها به این روش مذهبی گرایش پیدا کرد. وی به لحاظ تفسیری هم تحت تأثیر خرقانی بوده و از مجالس درس او بهره گرفته است. به هر روی فعالیت تبلیغی آزاد وی در دوره رضاخان، از چشم روحانیون سنتی و مخالف با رضاخان - از جمله امام خمینی - پنهان نبود. کسانی که در محفل او حاضر می شدند، بیشتر تحصیل کرده های جدید بودند که علاقه به شنیدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین داشتند.

او مجلسی در شب های پنجشنبه در مسجد حاج شیخ حسن سنگلجی داشت که تعدادی از مریدان در آن شرکت می کردند. اندکی بعد مسجد دار التبلیغ اسلامی در

۱- منابع زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران ج ۴ / ۶۹-۷۰، تفسیر و تفاسیر جدید ص ۳۶، مفسران شیعه ص ۱۸۹-۱۹۰، مؤلفین کتب چاپی ج ۲ / ۵۶۰.

۲- به نقل از کتاب جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران، از رسول جعفریان.

جای همان مسجد در گذر تقی خان بناگردید. به دنبال خرابی آن محل، دارالتبلیغ دیگری در خیابان فرهنگ تهران ساخته شد. زمانی که وی در ۱۵ دی ماه ۱۳۲۲ در گذشت در همین محل مدفون شد و بدین ترتیب زندگی ۵۳ ساله وی پایان یافت. از وی دو فرزند با نام های محمد باقر و عبدالله بر جای ماند^(۱). گرایش کلی که این قبیل افراد در تکیه به قرآن دارند، در وی نیز وجود داشت و افزون بر آن که مرتب محفل درس تفسیر داشت، کتاب کلید فهم قرآن وی که در مقدمه آن اشاره به این گرایش خود کرده حکایت از همین مطلب دارد.

نوشته ها و درس های وی در سال ۱۳۱۴ ش تحت عنوان «بیانات مصلح کبیر» به چاپ رسید.

یکی از بحث های مورد علاقه این قبیل اشخاص، بحث از توحید و شرک بود که پس از غلبه وهابی ها و رواج تبلیغات آنان برضد بناهای روی مقابر و شد رحال برای زیارت قبور، به تدریج به این سوی نیز سرایت کرده و مشکل شده بود. شریعت سنگلجی در همین راستا کتاب توحید عبادت «یکتا پرستی» را نوشت. در مقدمه آن آمده است: باید خون گریست! چنان اسلام تحریف شده و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را معرفی کند.... این بیچاره واقف به حقیقت دین را تکفیر می کنند، ادعای این قبیل افراد آن بود که با حفظ تشیع، می باید این قبیل خرافات را از دین و مذهب زدود، زیرا ریشه در تشیع ندارد. کتابچه دیگری هم باعنوان (محو الموهوم وصحو المعلوم) در ۴۱ صفحه از ایشان در سال ۱۳۲۳ ش در تهران چاپ شد که باید در همین ارتباط مورد بررسی قرار گیرد. حسین قلی مستعان یکی از مریدان وی در مقدمه این رساله، در باره این کتاب می نویسد: «مندرجات این رساله با صراحتی کم نظیر یک سلسله خرافات و مهومات را که صدها سال به وسیله مفسرین و روحانی نمایان بی اطلاع، مؤلفین بی مایه و گویندگان جاهل یا مغرض در

۱- بنگرید: مقدمه محوالموهوم ص ۳-۷.

اعماق مغز و قلب عوام الناس و بلکه اکثر افراد طبقه متوسط و عالی ریشه دوانیده، نابود می سازد».

کتابی با همین نام (محو الموهوم) در ۴۰۰ صفحه از سید اسدالله خرقانی که وی نیز کما بیش گرایش های روشنفکری وهابی گرایانه در دین شناسی داشته به کوشش آیت الله طالقانی به چاپ رسیده است. (نسخه چاپی آن در کتابخانه حسینییه ارشاد موجود است). یکی از آثار شریعت سنگلجی «اسلام و رجعت» است که نقدی بر آن نوشته شد؛ اما از چاپ آن جلوگیری به عمل آمد و امام به همین مطلب اشاره دارد.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری از بابت این که شریعت سنگلجی رجعت را انکار کرده، حاضر به تکفیر او نشده نوشت که گرچه به خاطر کثرت اخبار، خود به آن معتقد است، اما آن را نه از اصول دین می شمرد و نه از اصول مذهب که «اگر فرضا کسی معتقد به آن نباشد، خارج از دین یا مذهب شمرده شود». ایشان طرح این قبیل مباحث را عامل «تفرقه کلمه مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آن ها» می دانست که فایده دیگری ندارد^(۱).

طرح پرسش ها و شبهاتی در باره رجعت، سبب تألیف آثار متعددی در این زمینه در دهه بیست از سوی برخی از علماء شد. برای نمونه: (بیداری امت در اثبات رجعت)، آیت الله سید محمد مهدی اصفهانی، ترجمه ابوالقاسم سحاب، تهران، (۱۳۳۱)، (اسلام و رجعت)، عبدالوهاب فرید، تهران، (۱۳۱۸ش) (در رد اعتقاد به رجعت. این کتاب گرایش نوگرایی دینی را دنبال می کند). (بیان الفرقان ج ۵). (غیبت و رجعت)، حاج شیخ مجتبی قزوینی، مشهد، (۱۳۳۹ش). (اثبات رجعت)، سید ابوالحسن حسینی قزوینی، (۱۳۶۹ ق)^(۲).

بیشتر این آثار در فاصله سال های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۳ ش چاپ شده است.

۱- بنگرید: علما ورژیم رضاشاه، ص ۲۵۷ به نقل از مجله همایون (بدون یاد از شماره و سال؛ و بنگرید: خاطرات آقای بدلا در: هفتاد سال، ص ۲۰۵-۲۰۶)!

۲- بنگرید: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، آقا بزرگ طهراني، ج ۵، ص ۲۹۰؛ ج ۸، ص ۲۵۰، ۵۰؛ ج ۱۱، ص ۹، ۷۵، ۱۱۲، ۳۱۰، ج ۱۲، ص ۲۱۰، ج ۱۸، ص ۳۲، ۳۰۵، ج ۲۴، ص ۶۸.

شریعت (و به احتمال برادرش رج ۳۲۳) دو کتاب دیگر با عناوین قانون ازدواج، و قانون ارث در اسلام، دارد^(۱). گفتنی است برادر شریعت، با نام شیخ محمد شریعت سنگلجی در دانشگاه فعالیت داشته رساله ای در میراث، و وصیت، و بیع فضولی در یک مجلد در سال (۱۳۳۳ ش) به عنوان ۱۸۵ نشریه دانشگاه، به چاپ رسانده است. (وی تا حوالی سال ۵۴ زنده بوده است). مرحوم آیت الله علی اصغر لاری - فرزند سید عبد الحسین لاری - نقدی با عنوان «رد و انتقاد» بر کتاب (کلید فهم قرآن) نوشته است که همراه با برخی از رسائل دیگر لاری، (مانند حجاب و پرده داری، احتیاج بشر به پیغمبر و...) یکجا در سال (۱۳۶۴ ش) در قم افست شده است. محور بحث عمده علم پیغمبر و امام، و دایره دانشی است که در قرآن وجود دارد^(۲).

مبارزه با شعائر شیعه، تحت عنوان خرافه گرایی، توسط شاعران و روزنامه نگاران رضاخانی نیز دنبال می شد. نمونه آن ها، شاعر اصفهانی محمد مکرم (م ۱۳۴۴ ش پس از ۸۴ سال عمر) بود که در دوره رضاخان فعالیت مطبوعاتی شدیدی را برضد شعائر مذهبی صورت می داد. دیوان وی مشحون از اشعاری است که او ضمن آن ها به شعائر شیعی حمله کرده است^(۳). وحید دستجردی در شرح حالی که برای وی نوشته او را «قاسم تریاق خرافات» نامیده و از تلاش او در برابر علمای اصفهان به تفصیل یاد کرده است. نباید انکار کرد که گاه بازار برخی از چیزها شبه شعائر داغ می شد که زمینه را برای این قبیل حملات فراهم می کرد. (شاید چنین باشد: .. برخی از شعائر شیعه داغ می شد که..).

پایان مقاله رسول جعفریان.

توضیحات ما:

نقدی بر نوشته آقای جعفریان

آنچه تا اینجا در باره معرفی نویسنده کتاب (توحید عبادت)، مصلح کبیر آیت الله شریعت سنگلجی نقل کردیم از نوشته آقای حسین فعال عراقی که در کتاب «دانشنامه

۱- بنگرید: الذریعه، ج ۱۷ ص ۱۹، ۲۲.

۲- محو الموهوم و صحو المعلوم، ص ۳ - ۱۹ - ۲۱.

۳- بنگرید: دیوان مکرم اصفهانی، (اصفهان، بی تاریخ).

قرآن و قرآن پژوهی» آقای بهاءالدین خرمشاهی درج گردیده، و نوشته آقای رسول جعفریان در کتاب (جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران) بود.

اول باید عرض کنیم که نوشته آقای حسین فعال عراقی از دانشنامه قرآن را ما کامل نقل کردیم و هیچگونه تصرفی در آن لازم ندانستیم.

و اما درباره نوشته آقای رسول جعفریان باید بگوییم: که ما اولاً متن و حاشیه ایشان را باهم آوردیم و ثانیاً آنرا کمی خلاصه کردیم. اما چیزی به آن اضافه نکرده ایم. گرچه نقاط فراوانی است که ما بویژه با آقای جعفریان اختلاف نظر داریم اما جهت احترام به ایشان به عنوان یک نویسنده و امانت علمی مطلب ایشان را عیناً فقط با کمی اختصار آوردیم، حالا در مورد بعضی از نکاتی که در نوشته ایشان آمده توضیحاتی داریم.

اولاً: خدمت آقای عراقی و خرمشاهی اینکه به نظر ما جمله: (که آنان نیز به نوبه خود تحت تأثیر گرایشهای نو حنبلی وهابیان بودند و یا تحت تأثیر منابع فکری آنان واقع شده بود). دقیق نیست یا نویسنده محترم شناخت شان در باره سلفیه و حنبلی وهابی دقیق نبوده، و یا اینکه در تفهیم مطلب شان موفق نبوده اند، با توجه به گستردگی اطلاعات در عصر ما بخصوص از طریق اینترنت ما از ایشان می خواهیم که در باره شناخت این سه اصطلاح و رابطه آنها با یکدیگر بیشتر تحقیق کنند.

و اما خدمت آقای جعفریان با تشکر از زحماتی که - به صرف نظر از اختلاف نظرهای اعتقادی ما با ایشان - می کشند، بویژه در زمینه معرفی این چهره های اصلاحی عرصه دین و معرفت دینی در ایران که متأسفانه در طول زندگی پر فراز و نشیب شان همواره مظلوم بوده اند امیدواریم که ایشان با این پرکاری و پشتکاری که دارند و با توجه به مطالعات و شناختی که اخیراً در این زمینه پیدا کرده اند جزو کسانی قرار گیرند که اگر اصلاح طلبی دینی را پیشه نکنند حد اقل کسانی که این خط اصیل اسلامی را می پیمایند را به دید احترام بنگرند، و مانند بقیه به آنان بر حسب نزنند و تخطئه نکنند، چنانچه دیدگاههای آنانرا محل انتقاد می بینند نقد علمی بکنند و با گفتگوی برادرانه راه را برای وحدت واقعی اسلامی هموار کنند. بویژه اینکه ایشان اخیراً نکات دوازده گانه ای که جهت تحقق وحدت اسلامی مطرح کرده اند نشان می

دهد که علاقه جدی به وحدت حقیقی اسلامی دارند، البته ما سرفرصت این نکات دوازده گانه ایشان را شرح و نقد خواهیم کرد، و دست ایشان و سایر عزیزانی که در این راستا گام جدی بر می دارند را خواهیم فشرد، تا دشمنان اسلام مأیوس و نا امید شوند و چشم و دل امت اسلامی با تحقق وحدت واقعی خنک گردد **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.

و اما در اینجا با اجازه آقای جعفریان توضیحات مختصری را در باره مواردی از این نوشتار ایشان که از نظر شما سروران گذشت برای پربار کردن بیشتر مطلب ایشان عرض می کنیم.

اول: اینکه به نوشته آقای جعفریان «پدر و جد آقای شریعت سنگلجی در سلک علماء و فقهاء بودند»، یعنی بر خلاف نظر بعضی ها ایشان از خانواده «ضد دین و دشمن دین با سایر برچسب های معمول» نبودند بلکه دینداری خانواده سنگلجی یک امر مسلم بوده است، اصلاح طلبی دینی ایشان با توجه به شناخت عمیقی آغاز شده که ایشان از کل جامعه بویژه از خانواده علمی خودش داشته است، پس لازم دیده که با نور قرآن که کتاب هدایت است به اصلاح خانواده و جامعه خودش بپردازد.

دوم: اینکه «وی دارای نگرش عقل گرایانه بوده است» اگر عقل گرایی مطلق، رویکرد ایشان بوده به اینصورت که با نصوص قرآن و سنت صحیح (دقت کنید) برخورد می کرده که در برابر عقل، قرآن و سنت صحیح را رها می کرده یا حتی مانند معتزله بعضی مسلمات دینی را رد می کرده، که قطعاً ما هم با آقای جعفریان همصدا می شویم، و این عقل گرایی ایشان را نقد جدی می کنیم. اما اگر عقل گرایی ایشان به گونه ای بوده که به نوشته آقای جعفریان: «به گمان خود! با خرافات مبارزه می کرده» یعنی خرافات موجود در جامعه را که مخالف قرآن و سنت صحیح و سیرت طیبه رسول مکرم ﷺ و اهل بیت اطهار و صحابه اخیار رضی الله عنهم بوده را با عقل سالم می سنجیده، که به نظر ما آقای جعفریان باید در این مورد کنکاش و تحقیق بیشتری بکنند و صرفاً نوشته های (ببخشید) غیر منصفانه بعضی ها را تکرار نکنند، بلکه جدی و گسترده تحقیق کنند که مشخص شود، آقای سنگلجی و سایر این اصلاح طلبان دینی مشکل اصلی شان چه بوده؟ و چرا خود را با جامعه درگیر کشمکش می کرده اند؟

سوم: اینکه آقای جعفریان هم متأسفانه (یا به تقلید یا با تحقیق که ما نمی دانیم) به آقای شریعت سنگلجی برچسب [وهابیت] زده اند و می فرمایند: «آنچه را که وی خرافه می خواند، همان چیزهایی است که وهابی ها آن را خرافه می دانند؛ به همین دلیل حرکت وی نوعی [وهابی زدگی] جلوه می کرد». آیا فرصت آن نرسیده که بیابیم یافته های علمی و قرآنی - سنتی آقای سنگلجی و سایر اصلاح طلبان دینی را بدور از جو حاکم و تأثیر رسانه ها و سلطه عرف و عاداتها در پرتو عقل سالم و فهم و درک دقیق از قرآن و سنت بسنجیم تا مشخص شود که آیا واقعا این شخصیتها [وهابی زده] بودند یا اینکه یافته های آنان واقعاً با روح دین بیشتر سازگار است.

چهارم: بفرض اگر آقای سنگلجی و سایرین علت و انگیزه روشنگری و گرایش شان به توحید و اسلام خالص سفر حج و مطالعه آثار وهابی ها باشد و ثابت شود که این عقیده آنان با قرآن و سنت صحیح کاملاً سازگار و بلکه از مذهب رایج شیعه به حقیقت نزدیک تر است چه اشکالی دارد؟ و باز اگر علت این روشنگری تأثیر پذیری از درس تفسیر دانشمند روشنفکری مثل آقای اسدالله خرقانی باشد چه اشکالی دارد؟! مگر غیر از این است که «الحکمة ضالة المؤمن حیثما وجدھا أخذھا» «حکمت و دانش گمشده مؤمن است هر جا آنرا بیابد می گیرد». مگر غیر از این است که «الحقیقه بنت البحت»؟ حقیقت ثمره بحث و تحقیق است.

پنجم: اینکه: «به هر روی فعالیت تبلیغی آزاد وی در دوره رضاخان، از چشم روحانیون سنتی و مخالف با رضاخان از جمله امام خمینی پنهان نبود» این خود جایگاه مهم و ویژه این مصلح کبیر در جامعه دینی آن زمان را می رساند، که علماء و فعالان مذهبی به شریعت سنگلجی اهمیت می دادند و به نقش ایشان در هدایت جامعه واقف بودند، لذا چه در آن زمان و چه امروز اگر کسانی به ایشان برچسب وهابیت می زنند و ایشان را وهابی زده می خوانند بی مورد نیست، زیرا این قبیل شخصیتها چه در حیات و چه بعد از ممات به راحتی می توانند برای خودشان در جامعه جا باز کنند و پیام خودشان را به گوش مردم برسانند.

ششم: «کسانی که در محفل او حاضر می شدند، بیشتر تحصیل کرده های جدید بودند که علاقه به شنیدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین داشتند». اینکه شصت و چند سال پیش تحصیل کرده های جدید در محفل ایشان حاضر می شدند، باز جایگاه علمی و وفور دانش و بینش ایشان را می رساند آنهم در آن عصری که تحصیل کرده های جدید و به اصطلاح فرنگ زده هایی که دین و همه مظاهر دینی را علامت تحجر و عقب افتادگی می دانستند، به محفل یک روحانی معمم حاضر شوند دال بر این است که، این روحانی با منطق و برهان قرآنی آنانرا مجاب می کرده و تحصیلات و شعارهای فرنگی آنانرا تحت الشعاع قرار می داده است.

هفتم: اینکه فرموده اید: «علاقه تحصیل کرده ها به ایشان به دلیل نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین بوده است» جای دقت و تأمل دارد. اگر منظور شما از مظاهر مذهبی خرافات رایج در جامعه است که قطعاً آنها مظاهر مذهبی نیستند بلکه خرافات و بدعات مذهبی هستند، اما اگر ایشان واقعا مظاهر دینی را نقد می کرده ظاهر حال و نوشته های ایشان این امر را رد می کند.

و اما غربی کردن دین، مقوله ای جدا از نقد مظاهر مذهبی است، اگر مقصود تغییر در اصول اعتقادی است که تصور نمی کنم شما هم چنین باوری داشته باشید که شریعت یا دیگر اصلاح طلبان دینی چنین هدفی دنبال می کرده اند، اما اگر مقصود این است که ایشان بنابر دیدگاه خاص و روش دعوتی که داشته به تعبیر دیگر شما «عقل گرا» بوده و تلاش می کرده برای هر حکم دینی حکمت و فلسفه ای بیابد و دین را به فهم روشنفکران و تحصیل کرده های عصر خودش نزدیکتر کند که این غربی کردن دین بعد از ایشان بوسیله خیلی های دیگر هم انجام شده، و تا کنون هم ادامه دارد، حتی با عرض پوزش - بازهم به تعبیری که خود شما نقل کرده اید- بر سرخرافات که در هیچ قاموس دینی نمی گنجد و ضد دین بودن و ضد عقل و فطرت بودن آن هم از روز، روشنتر است «عمامه دین» گذاشته می شود و در عین حال با تأویل و توجیه های عجیب و غریب و (به تعبیر مرحوم آیت الله سید ابوالفضل برقعی) «لا یتچسپک» سعی در مدرن و مترقی نشان دادن اینگونه خرافات می شود!

هشتم: فرموده اید: «گرایش کلی این قبیل افراد تکیه به قرآن بود» اگر برای بعضی مدعیان علم و معرفت که در تمام عمر حتی یکبار هم قرآن را کامل خواندن دشوار می نماید و عجیب تر اینکه به اعتراف بعضی مراجع، ممکن است شخصی بدون اینکه به قرآن مراجعه کند به سمت مقدس مرجعیت برسد! و آیت الله العظمی شود! اگر برای این قبیل شخصیتها این موضوع قابل درک و فهم نباشد برای جنابعالی به عنوان یک محقق و پژوهشگری که با تاریخ سروکار دارید و با زندگی خیلی از شخصیتها آشنا هم هستید باید این حقیقت کاملاً روشن و مبرهن باشد که، تکیه به قرآن عزت و افتخاری است که نصیب هر کس نمی شود، البته اگر اشکال مورد نظر شما این باشد که اینگونه افراد به حدیث توجهی ندارند، این موضوع را می توان چنین توضیح داد:

الف: همچنانکه قرآن وحی الهی است سنت و پیامبر ﷺ نیز وحی است زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (النجم: ۳ - ۴). «(پیامبر) از پیش خود سخن نمی گوید، نیست آنچه می گوید مگر وحی که به او فرستاده می شود». و در جای دیگری می فرماید: ﴿وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (البقرة: ۱۲۹). «(و) مسئولیت پیامبر ﷺ این است که) به شما کتاب (قرآن) و حکمت (سنت) می آموزد». پس حدیث پیامبر ﷺ مثل قرآن وحی الهی است، و طبعاً بسیاری از امور دین بدون حدیث قابل فهم نیست مانند، اوقات نماز و مقادیر زکات و غیره.

ب: شرط عمل به حدیث پیامبر ﷺ این است که با سند صحیح ثابت شود و متن آن مخالف قرآن و عقل سالم نباشد.

ج: جز پیامبران علیهم السلام هیچکس دیگر معصوم نیست بنابر این سنت هیچ کس دیگر جز سنت پیامبر ﷺ مطلقاً حجت نیست، با میزان قرآن و سنت سنجیده می شود اگر موافق بود که خوب و إلا رد می شود.

د: متأسفانه علت و انگیزه اصلی که بسیاری از روشنفکران جامعه ما اعم از حوزه و دانشگاه را با مقوله، حدیث و روایت دچار مشکل کرده خرافات و موهوماتی است که

به نام دین و اسلام و تعالیم پیامبر ﷺ و ائمه معصومین به خورد مردم داده شده و شاید جنابعالی بیش از خیلی ها از اینگونه احادیث و روایات آگاه باشید.

هنر پس با چنین وضعیتی اگر مثلاً دکتر صادق تقوی که قطعاً به این خط نزدیک بوده در جامعه تشیع بوجود بیاید جای تعجب نیست، البته اینکه آیا شریعت سنگلجی چنین خط مشی داشته یا خیر؟ نیاز به تحقیق بیشتر دارد، حتی کسانی مانند دکتر تقوی مقصودشان رد کل احادیث و روایات نبوده بلکه احادیث و روایاتی را رد می کرده اند که با قرآن و سنت پیامبر ﷺ و زندگی اهل بیت اطهار و صحابه اخیار ﷺ سازگار نبوده است. بنده شخصا به این قبیل افراد فراوان نشسته ام و به این نتیجه رسیده ام که هیچ مسلمانی با حقیقت مخالف نیست اما تصور غلطی که او از حقیقت گرفته باید در آئینه ذهنش اصلاح شود.

نهم: و فرموده اید: «شریعت سنگلجی مرتب محفل درس تفسیر داشت» زهی سعادت، محفل خرافات که نداشته، محفل کلام خدا ﷻ داشته، و پیام پروردگارش را برای بندگان او شرح و تفسیر می کرده که بدانند در این دستور زندگی که ضامن رستگاری دنیا و آخرت شان است چه نوشته، چه نعمتی از این بزرگتر؟ البته این کار شریعت سنگلجی شصت سال پیش عیب و گناه بود، ولی حداقل طی سه چهار دهه اخیر خیلی ها همین قرآن کریم و محافل درس قرآن را وسیله ترویج خرافات قرار دادند، بویژه موضوع کتاب (جریان های شما) که موضوعش همین مقطع از تاریخ است، شما بخوبی می دانید که بسیاری از کسانی که در آستانه و بعد از انقلاب در جامعه درخشیدند بهانه همین درس و محافل قرآن بود البته این اعتراف شما هم در این کتابتان ثبت است که بر خلاف ادعای بعضی ها آیت الله طالقانی از اسدالله خرقانی و سنگلجی متأثر بوده است، پس این خود دلیل روشن است که محافل درس تفسیر خرقانی و سنگلجی و شعار تبریزی و بقیه نقش غیر قابل انکاری در بیداری و اصلاح نسبی جامعه داشته اند، و حتی امروز می بینیم که محافل انس با قرآن به صورت یک مد در آمده و در هر اداره و ارگان و محله و شهرستانی محفل انس با قرآن برگزار می شود البته این جای شکر دارد، اما باید اعتراف کنیم که آن محافل درس تفسیر و قرآن،

زمینه ساز محافل امروز انس با قرآن بوده است، پس از آن تلاشها و مجاهدتها نه به عنوان تهمت و طعن بلکه به عنوان افتخار باید یاد کرد، و کاش در بین صدها و هزارها هم وطنی که هر سال در نتیجه زحمات شان مورد تجلیل قرار می گیرند، و به آنان مدال اهداء می گردد، کاش به پاس خدمات ارزنده تر از سیم و زر سنگلجی ها و خرقانی ها و برقعی ها و قلمداران ها و غیره امروز مدال افتخار اهداء می شد، که در برابر بی دینی آن روزگار همچون کوه ایستادند و از جوهر دین و از قرآن و توحید و اسلام خالص دفاع کردند. کاش.

دهم: فرموده اید: «یکی از بحث های مورد علاقه این قبیل اشخاص، بحث از توحید و شرک بود». من باور نمی کنم که اینگونه تعبیرات ناشی از روح محققانه آقای جعفریان باشد، البته اگر ایشان به عنوان یک مؤرخ صرفاً نقل قول کرده باشد و نقش ایشان نقش یک مجری باشد بعید نیست چون مجری دیدگاههای مختلف مردم را به عنوان یک شخص ثالث و بی طرف مطرح می کند و هدفش زمینه سازی برای مطرح شدن دیدگاهها مختلف است، اگر چنین باشد قابل قبول است، اما اگر مقصود طعن وارد کردن و اتهام باشد باید آقای جعفریان در نوشتن کلماتشان دقت بیشتری داشته باشند، بحث توحید و شرک، نه تنها مورد علاقه این قبیل اشخاص که مورد علاقه ذات یکتا و متعال و خداوند احد و صمد و مورد علاقه تمام پیامبران الهی ﷺ و مورد علاقه قرآن کریم و مورد علاقه تمام آن امامان و علمایی است که هم مذهببان آقای جعفریان و طبعاً خود ایشان افتخار پیروی از آنان را دارند، پس علاقه به مطرح کردن توحید و بیان خطر شرک کاری است که عمر تمام پیامبران ﷺ برای همین مقصد صرف شده و رسول گرامی مان ﷺ در تمام مدت بیست و سه سال بعثت شان بویژه دوران مکی همین یک درس را بیان و تکرار می کردند، و معنی لا اله الا الله هم عیناً همین است. اثبات توحید و نفی شرک، با توجه به این قبیل تعبیرات «تکیه به قرآن»، «درس تفسیر قرآن»، «بحث توحید و شرک» و تکرار «برچسپ وهابیت» آیا می توان این سوء ظن را درباره آقای جعفریان وارد دانست که ایشان هم مانند بعضی ها حتی موضوع تاریخ را نیز بستری برای تبلیغات و نشر عقاید خود قرار داده اند؟! اگر چنین

باشد پس آیا طرح دوازده ماده ای ایشان مبنی بر وحدت بین امت اسلامی می تواند ناشی از صداقت و جدیت ایشان در زمینه تحقق وحدت باشد؟! خدا کند این سوء ظن درست نباشد.

یازدهم: «پس از غلبه وهابی ها و رواج تبلیغات آنان بر ضد بناهای روی مقابر و شد رحال برای زیارت قبور، به تدریج به این سوی نیز سرایت کرده و مشکل شده بود» آقای جعفریان به عنوان یک مؤرخ پرکار و کوشا از تاریخچه وهابیت ناواقف نیستند و خوب می دانند که غالباً تهمت های ناروایی که به وهابیت نسبت داده می شود در اصل به جنبش عبدالوهاب بن رستم در قرن دوم بر می گردد. «دشمنان برای مبارزه با دعوت توحیدی شیخ محمد بن عبدالوهاب از نام فرقه ای از خوارج اباضیه در شمال آفریقا استفاده کردند. این فرقه در قرن دوم هجری به نام وهابیت منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم خارجی اباضی به وجود آمد. همچنین آنان فتاوی علمای مغرب و اندلس معاصر با آن فرقه یا علمای بعد از آنان [درباره گمراه بودن این فرقه] را مغتنم شمردند»^(۱).

صرفاً بخش مبارزه با بناهای روی قبور ظاهراً به محمد ابن عبدالوهاب نجدی «مصلح قرن دوازدهم» نسبت داده می شود که این هم علاوه از خود رسول مکرّم ﷺ از امامان اهل بیت ﷺ «که آقای جعفریان اگر شیعه امامی باشند مانند سایر شیعیان امامی به عصمت آنان عقیده دارند»، مفصل نقل شده که ما نمونه ای از آنرا در اینجا می آوریم تا خوانندگان عزیز ما قضاوت کنند که مشکل در کجاست:

حدیث اول: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمودند: **(لاتتخذوا قبری قبله ولا مسجداً، فإن الله لعن اليهود حیث اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد)**^(۲).

«قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهید زیرا خداوند یهود را به علت اینکه قبرهای پیامبران را مسجد قرار دادند لعنت کرد».

حدیث دوم: از سماعه ابن مهران روایت است که گفت: درباره زیارت قبور و ساختن

۱- تصحیح یک اشتباه تاریخی درباره وهابیت، نوشته دکتر محمد سعد الشویعر ترجمه اسحاق دبیری.

۲- من لا یحضره الفقیه ۱/ ۱۲۸، وسائل الشیعه ۲/ ۸۸۷.

مسجد بر آن، از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم ایشان فرمود: زیارت قبور اشکالی ندارد، اما در کنار قبر مسجد ساخته نشود^(۱).

حدیث سوم: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در ده جا نماز خواندن جایز نیست: گِل، آب، حمام، قبرستان، راه، لانه مورچه، اصطبل شتر، مجرای سیل، شوره زار، برف»^(۲).

حدیث چهارم: امام صادق علیه السلام می فرماید: (کَلِمَا جَعَلَ عَلَى الْقَبْرِ مِنْ غَيْرِ تَرَابِ الْقَبْرِ فَهُوَ ثَقُلَ عَلَى الْمَيِّتِ)^(۳).

یعنی: «هر چیزی که غیر از خاک خود قبر بر روی قبر گذاشته و یا ریخته شود بر مرده سنگینی می کند».

حدیث پنجم: از امام صادق علیه السلام روایت است که رسول الله ﷺ فرموده اند: «نَهَى أَنَّهُ يُزَادَ عَلَى الْقَبْرِ تَرَابٌ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ»^(۴).

«نهی فرمودند که جز خاکی که از خود قبر بیرون آورده شده چیز دیگری بر آن افزوده شود».

حدیث ششم: امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه فرمودند: (مَنْ جَدَّدَ قَبْرًا، أَوْ مَثَلًا مَثَلًا فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ)^(۵).

«کسی که قبری را باز سازی کند یا تمثالی بسازد بدون شک از اسلام خارج شده است».

حدیث هفتم: از امام صادق علیه السلام روایت است که امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمودند: (بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ: لَا تَدْعُ صُورَةً إِلَّا مُحَوَّمًا، وَلَا قَبْرًا إِلَّا سُوَيْتَهُ، وَلَا كَلْبًا إِلَّا قَتَلْتَهُ)^(۶).

«رسول خدا ﷺ مرا به مدینه فرستادند و فرمودند: هیچ عکسی (مجسمه ای) باقی نگذاری مگر اینکه نابودش کنی، و هیچ قبری باقی نگذاری مگر اینکه هموارش کنی، و هیچ سگی را باقی نگذاری مگر اینکه بکشی».

دوازدهم: پارا گرافی که از مقدمه کتاب توحید عبادت یا یکتا پرستی یعنی همین کتاب نقل شده قابل تأمل و دقت است که دعوت می کنیم خود آقای جعفریان هم آنرا

۱- فروع الکافی ۳/ ۲۲۸، من لا یحضره الفقه ۸۲۱، وسائل الشیعة ۲/ ۸۸۷

۲- فروع الکافی ۳/ ۳۹۰، من لا یحضره الفقه ۱/ ۱۷۱.

۳- من لا یحضره الفقه ۱/ ۱۳۵.

۴- فروع الکافی ۳/ ۲۰۲، وسائل الشیعة ۲/ ۸۶۴.

۵- من لا یحضره الفقه ۱/ ۱۳۵، وسائل الشیعة ۲/ ۸۶۸.

۶- وسائل الشیعة ۲/ ۸۶۹ و ۳/ ۶۲.

مجدداً بخوانند و درباره آن دقت کنند که آیا واقعا شریعت سنگلجی و سایر اصلاح طلبان حق داشته اند خون بگیرند یا نه؟ که آقای جعفریان علامت تعجب هم جلو این جمله گذاشته! خون گریستن برای مظلومیت دین کجایش تعجب دارد؟ برای فاجعه ای که در سال ۶۱ هجری یعنی حدود ۱۳۷۰ سال پیش اتفاق افتاده گریستن، و هر سال برایش ماتم و ویلا گرفتن و به سر و سینه کوبیدن و سیل خون براه انداختن عبادت است! و تعجب ندارد، اما گریه برای مظلومیت دین خدا، که رسول خدا ﷺ از گریه و غم می خواستند خودشان را هلاک کنند تعجب دارد؟!.

﴿لَعَلَّكَ بَنِعُّ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (الشعراء: ۳).

«تو خود را هلاک می کنی به جهت اینکه ایمان نمی آورند».

و در حدیث صحیح آمده است که رسول خدا ﷺ سینه شان از غم دین و از اینکه مردم از شرک توبه نمی کنند و به توحید روی نمی آورند همانند دیگی می جوشید. «وَفِي صَدْرِهِ ﷺ أَزِيْزٌ كَأَزِيْزِ الْمَرْحَلِ، مِنْ الْبُكَاءِ»، آقای جعفریان! این کلمات شریعت سنگلجی را دو باره بخوانید: «باید خون گریست! چنان اسلام تحریف شده، و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را معرفی کند، مردمی که از علوم دین سطری نخوانده، و از قرآن و سنت پیغمبر ﷺ و آثار ائمه دین ﷺ به هیچ وجه باخبر و مستحضر نیستند، بلکه از معارف یقینی و دستور ختمی مرتبت ﷺ فرسنگها دور این و بسلاسل و اغلال کفر و خرافات مقید، و تحقیقاً خارج از دین، و کافر به شریعت سید المرسلین ﷺ اند، بیچاره‌ی واقف به حقیقت دین را تکفیر می‌کنند» به نظر شما این کلمات، یک انشای عابراست، یا یک سخن گزاف؟! کاش بنده و آقای جعفریان و سایر مسلمانان به خود می آمدیم و می اندیشیدیم که دینی که رسول الله ﷺ آورده و عمر خودشان را برای نشر و دفاع از آن صرف کرده اند همین چیزی است که امروز در محوطه سیصد هزار امامزاده (۳۰۰۰۰۰ به نقل از شبکه جام جم) در ایران مشاهده می شود؟! یا در محوطه امام رضا و حضرت معصومه و حضرت شاه عبدالعظیم و غیره؟! آیا امامان معصوم برای همین دین در راه خدا جهاد کردند؟! آیا دینی که خدا فرستاده و جبریل آورده و محمد مصطفی ﷺ تبلیغ کرده و اهل بیت اطهار و صحابه اخیار ﷺ برای نشر آن جان فشانی کرده اند همین دینی است که امروز مشاهده می

کنیم؟! آیا قرآن مجید که ما محافل انس با قرآن برگزار می کنیم و حتی مفاهیم! آنرا هم دسته جمعی می خوانیم و مسابقه می دهیم و جایزه می گیریم! همین دین را تبلیغ می کند؟! یا اینکه به قول اقبال لاهوری شاعر فارسی گوی مشرق زمین این، دین صوفی و ملا و روضه خوان است که خدا و جبریل و مصطفی از تأویل و تفسیرشان در شگفت و حیرتند؟!

ز من بر صوفی و ملا سلامی که پیغام خدا گفتند ما را
ولی تأویل شان درحیرت انداخت خدا و جبریل و مصطفی را

سیزدهم: فرموده اید: «ادعای این قبیل افراد آن بود که با حفظ تشیع می باید این قبیل خرافات را از دین و مذهب زدود زیرا ریشه در تشیع ندارد» بازهم با طرح این مطلب به این سبک آیا می خواهید به خواننده تلقین کنید که خرافات در دین و مذهب تشیع ریشه دارد؟! اولاً حفظ تشیع اصطلاحی را از کجا استنباط کردید که این قبیل افراد عقیده دارند تشیع اصطلاحی حفظ شود؟ از نوشته های کدامیک از این اصلاح طلبان دینی چنین برداشت می شود که می خواهند تشیع اصطلاحی را حفظ کنند؟ اساس تشیع جعفری دوازده امامی کنونی عقیده امامت منصوص و عصمت و بداء و رجعت و انتظار و تقیه و صیغه و خمس و غیره است، آیا این قبیل افراد سنگلجی و خرقانی و برقی و خالصی و قلمداران و بقیه در کجا نوشته اند که می خواهند این عقاید را حفظ کنند؟ آیا با افکار و اندیشه هایی که خود شما نقل کردید و از آنها به عنوان طعنه و تهمت استفاده کردید و علیه آنها جوسازی نمودید (مانند تکیه به قرآن، و محفل درس تفسیر قرآن، و بحث از توحید و شرک و غیره) تصور می کنید بازهم اینها می خواسته اند تشیع را حفظ کنند؟! البته اگر منظورتان از تشیع محبت اهل بیت علیهم السلام است، بله قطعاً چنین است این تشیع باید حفظ شود و هر مسلمان به محبت اهل بیت افتخار می کند.

چهاردهم: از کتابچه «محو الموهوم» ایشان یاد کرده اید که «در همین ارتباط باید مورد بررسی قرار گیرد»، از اینکه آثار ایشان را تتبع و بررسی و معرفی می کنید جای تشکر دارد، لذا فرق شما با بعضی هایی که تا دیروز حتی وجود این شخصیتها را انکار

می کردند همین است که به عنوان یک پژوهشگر در عرصه تاریخ ظاهراً حقایق را نمی پوشانید، اینکه عقاید خود را تبلیغ کنید طبیعی است! بهر حال مطلبی که از زبان حسین قلی مستعان در مقدمهٔ این رساله نقل کرده اید دوباره بخوانید، به صرف نظر از تندی کلامی که محسوس می شود آیا اینطور نیست؟ کتاب خرقانی هم که ده برابر کتابچه شریعت است در همین موضوع است.

پانزدهم: فرموده اید: «سید اسدالله خرقانی نیز کمابیش گرایشهای روشنفکری وهابی گرانه در دین شناسی داشته است». به تعبیر خود شما وقتی دکتر علی شریعتی و حتی امام خمینی، بر چسپ وهابیت بخورند! پس سید اسدالله خرقانی کیست که به او برچسپ وهابیت زنند؟!

تعبیر «گرایش های روشنفکری وهابی گرایانه» شما در اینجا جالب و قابل تأمل است پس بخواهی نخواهی به اصطلاح و تعبیر شما و جامعه مذهبی کنونی وهابیانی که تکیه بر قرآن دارند و کلاس تفسیر قرآن برگزار می کنند و مباحث توحید و شرک را مطرح می کنند و با خرافات و بدعات و موهومات مبارزه می کنند روشنفکرند، ما اجازه می دهیم این افتخار را بین شمایی که چنین تشخیص دقیقی دارید و بین خود آنها تقسیم شود، و دلیل اینکه این چهره ها روشنفکر بوده و هستند، این است که فرموده اید: کتاب (محو الموهوم) سید اسدالله خرقانی به کوشش آیت الله طالقانی به چاپ رسیده است، شخصیت هایی که بتوانند روی امثال طالقانی و بازرگان و به نقل (یادی از یار) شریعتی و مطهری و آیت الله منتظری تأثیر بگذارند، اگر اینها روشنفکر نباشند پس آیا شایسته است که مروجین خرافات خود را روشنفکر بنامند؟

شانزدهم: اثر دیگر شریعت سنگلجی را هم با تشکر معرفی کرده اید «اسلام و رجعت» که آنهمه سر و صدا به پا کرده و به قول شما امام خمینی هم در کشف الأسرار به آن اشاره دارد.

آنچه در اینجا قابل توجه و تأمل است فتوا یا مفهوم فتوایی است که از آیت الله شیخ عبدالکریم حائری نقل کرده اید و فرموده اید: که ایشان از بابت انکار رجعت حاضر به تکفیر سنگلجی نشده است! طبعاً از یک مرجع شیعی به وزن عبد الکرم

حائری انتظار همین بوده که منکر رجعت را تکفیر کنند اما ایشان «رجعت» را که از مشخصه های بارز تشیع است نه از اصول دین می شمارد و نه از اصول مذهب! پس چیزی که «کثرت اخبار» آنرا ثابت کرده چرا یک مرجع شیعی فقط خودش شخصا به آن معتقد است، اما حاضر نیست کسی را که این امر ثابت شده «با کثرت اخبار» را انکار می کند تکفیر نماید! پس آیا این اخبار کثیره ای که رجعت را ثابت کرده می تواند کلام معصومین علیهم السلام باشد؟ اگر چنین است پس منکر آن چگونه کافر نمی شود؟! و اگر این اخبار کثیره بوسیله غلاة و دروغ سازان ضد دین و دشمن ائمه علیهم السلام نقل شده پس ایشان چرا براساس اینگونه اخبار «عقیده رجعت» را پذیرفته اند؟

در ادامه فرموده اید: «ایشان طرح این قبیل مباحث را عامل تفرقه کلمه مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آن ها می دانست که فایده دیگری ندارد» اگر جداً چنین باشد خیلی جای خوشبختی و خوشحالی است، که یک مرجع بزرگ شیعه تشخیص دهد که طرح این قبیل مباحث که حتی از نظر خود علمای تشیع منکر آن، کافر نمی شود جز تفرقه و ایجاد عداوت فایده دیگری ندارد! پس این قبیل علماء باید از وحدت سخن بگویند، و کنفرانس تقریب برگزار کنند! نه کسانی که زیر میز کنفرانس تقریب کتابهای «تفرقه افکن» و موجد «عداوت مضره» پنهان می کنند!! و از این قبیل کنفرانسها صرفاً در جهت تبلیغ مذهب تشیع استفاده می کنند!! و از طرح وحدت و تقریب در داخل و خارج کشور صرفاً یک تاکتیک مقطعی! در نظر دارند که در راه رسیدن به استراتژی ثابت شان که نشر تشیع و ایجاد فتنه و تفرقه و اختلاف در جهان و دقیقاً در بین اهل سنت است به آنان کمک کند!.

یک پرسش: با توجه به موضع دقیق و حکیمانه و واقع گرایانه آیت الله حائری آیا می توان احتمال داد که ایشان در باره سایر عقایدی که از مشخصه های تشیع شناخته می شود مانند: امامت منصوص و عصمت و بدأ و خمس و تقیه و صیغه و غیره نیز همین عقیده را داشته اند؟ آیا علت این عقیده آقای حائری می تواند تشخیص شریعت سنگلجی و قوت استدلال ایشان به عنوان یک روحانی روشنفکر بوده باشد؟ که آقای

حائری تشخیص داده باشند، که دلائل مطرح شده در کتاب «اسلام و رجعت» سنگلجی را نمی توان نقد علمی کرد، و لذا به عنوان یک روحانی آگاه در برابر استدلال شریعت سنگلجی تسلیم شده باشند؟ و آیا این احتمال وارد است که اگر سایر روحانیون تشیع دلائل طرف مقابل را با دقت و تأمل و روحیه حق طلبی و انگیزه رسیدن به حق بخوانند به همین نتیجه ای خواهند رسید که آقای حائری رسیده است؟ از یک مسلمان حق جو که همیشه در تلاش حقیقت است جدا انتظاری بیش از این نمی رود. خدایا به همه مان توفیق شنیدن همه سخنان و انتخاب بهترین آنرا عنایت بفرما.

﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ (الزمر: ۱۷ - ۱۸).

«مژده بده بندگان مرا، کسانی که همه سخنان را می شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می کنند».

هفدهم: اینکه فرموده اید: «آیت الله علی اصغرلاری برکتاب (کلید فهم قرآن) سنگلجی نقدی (با عنوان رد و انتقاد) نوشته است». کار به جایی کرده، زیرا نقد سازنده زمینه ساز بحث و گفتگوی سالمی خواهد بود که در پرتو آن راه رسیدن به یک وحدت حقیقی امکان پذیر خواهد شد. در هر جامعه با فرهنگ و متمدن، نقادی و روحیه نقد پذیری علامت بارز رشد و بلوغ فکری و فرهنگی (و طبعاً سیاسی که ما در اینجا به آن کاری نداریم) را می رساند، اینکه شما به حریف و رقیب و طرف مقابل خود فرصت گفتن و نوشتن بدهید و گفته و نوشته او را با روحی سرشار از آزادگی و نشاط و انگیزه حق طلبی بخوانید این یک پیروزی بزرگ برای آزادی است، اما برعکس در برخورد با رقیب از استبداد کار گرفتن و دادگاههای تفتیش عقاید برپا کردن و رقیب را به چنگ آزار و شکنجه و زندان و ترور و اعدام سپردن دلیل بر ضعف مکتب و مذهبی است که او از آن پیروی می کند، آقای جعفریان به عنوان یک روحانی پژوهشگر درک می کنند که چه عرض می کنم، لذا اگر روزی در همین نمایشگاه کتاب تهران که (دیروز مقاله ایشان در باره آن منتشر شد) ما شاهد عرضه نقد های متبادلی باشیم مطمئن باشید که به شاهره وحدت حقیقی وارد شده ایم، اما اگر همین

آش و همین کاسه باشد نه مجمع تقریب مذاهب اسلامی و حجت الإسلام آقای تسخیری و کابینه شان کاری از پیش خواهند برد، و نه طرح دوازده ماده ای شما مرهم مسکنی ثابت خواهد شد. پس بیاییم مثبت بیندیشیم و با خوشبینی و امیدواری پرده های یأس و ناامیدی و بدبینی را پاره کنیم و منتظر باشیم که مثلاً همین کتاب «توحید عبادت» شریعت سنگلجی با مقدمه نه چندان کوتاه ما که نقد یک مطلب کوتاه آقای جعفریان را نیز به همراه دارد، از سوی یک ناشر باهمت و با همکاری و سعه صدر آقای جعفریان در تهران به چاپ رسد، بنده همینجا اعلان می کنم به شرط امانت علمی خواهان هیچگونه حقوق مادی نیستم و هرکس بنخواهد چاپ کند از طرف من آزاد است. فهل من محیب؟

در اینجا رسیدیم به پایان مطلب آقای رسول جعفریان پیرامون زندگی نامه مصلح کبیر شریعت سنگلجی، یک مطلب کلی هم در اینجا باید عرض کنم و آن اینکه همسویی ما با اصلاح طلبان دینی به معنی این نیست که هر آنچه آنان در قالب اصلاح دینی و عقاید خودشان مطرح کردند الزاماً ما به آن معتقد باشیم، نقاط اختلافی زیادی بین ما به عنوان جامعه اهل سنت و بین مجموعه اصلاح طلبان دینی وجود دارد که خیلی طبیعی هم هست، خوش بختانه وجوه مشترکی بین اهل سنت و مجموعه اصلاح طلبان وجود دارد که تصور می کنیم بارزترین آن روحیه حق طلبی، اتکاء به قرآن، تمسک به توحید، پرهیز از شرک، تمسک به سنت و پرهیز از بدعت را می توان نام برد. که چند مورد آنرا آقای جعفریان به عنوان تهمت به اصلاح طلبان دینی مطرح کرده اند!.

وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وأصحابه ومن دعا بدعوته إلى يوم الدين.